

## تلاش‌های سیدضیاءالدین طباطبایی در ایجاد

### کنفدراسیون میان ایران و آذربایجان (روسیه) ۲۴ دی ۱۲۹۸

#### فرشته سادات اتفاق فر\*

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری

#### چکیده:

این مقاله پیرامون تلاش‌های دیپلماتیک سیدضیاءالدین طباطبایی می‌باشد که در رأس یک هیأت رسمی از سوی دولت ایران در سال ۱۲۹۸ (هجری شمسی) به منطقه قفقاز اعزام شده است. این هیأت بلندپایه دیپلماتیک زمانی به قفقاز اعزام شده است که منطقه در تب و تاب تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی به سر می‌برد. امپراتوری بزرگ روسیه همسایه شمالی ایران و یکی از نیرومندترین قدرت‌های جهانی به سرعت در حال فروپاشی است. جنگ جهانی اول (۱۲۹۳-۱۲۹۷ هجری شمسی) به همراه جنگ‌های دیگری که با سایر قدرت‌های اروپایی از نیمه دوم قرن نوزدهم در امپراتوری روسیه اتفاق افتاده، زمینه‌های اضمحلال آن قدرت را به همراه آورده است. انقلاب اکتبر (۱۲۹۶) روند این فروپاشی را تسریع می‌نمود. این انقلاب روسیه را در ورطه یک جنگ داخلی تمام عیار میان نیروهای موافق و مخالف انقلاب گرفتار ساخته. در اثناء این تحولات حکومت ایران هیأتی را به ریاست سیدضیاءالدین طباطبایی به منطقه قفقاز اعزام می‌دارد. هدف هیأت رسیدگی به وضعیت ایرانیانی است که در نتیجه انقلاب روسیه در منطقه قفقاز گرفتار شده‌اند. اما جدای از این هدف، سیدضیاء تلاش می‌نماید تا شاید مجدداً پیوندهایی میان ایران و مناطق قفقاز بالاخص آذربایجان به وجود آورد. تضعیف چشمگیر قدرت روسیه این انگیزه را در برخی مقامات ایرانی به وجود می‌آورد که شاید بتوان پیوند با ایران را در قالب یک فدراسیون جایگزین پیوند این مناطق با روسیه نمود.

#### واژگان کلیدی:

سیدضیاءالدین طباطبایی - قفقاز - ایران - انقلاب اکتبر - روسیه - دیپلماسی - جنگ جهانی اول - ناسیونالیسم - قاجاریه.

\* E mail: Fe\_Etefagh@yahoo.com

## مقدمه

سیدضیاءالدین طباطبایی را از جهاتی می‌توان یکی از چهره‌های مخدوش شده تاریخ معاصر ایران توصیف نمود. شاید به‌کار بردن صفت «مخدوش» برای توصیف یک چهره یا شخصیت سیاسی مبهم، نامعلوم و نامطمئن به نظر برسد. چرا که حسب روال نه چندان منطقی که بسیاری از مورخین و تحلیل‌گران تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر به کار می‌برند، چهره‌ها و شخصیت‌های سیاسی - تاریخی معمولاً به دو دسته «ملی»، «میهن‌پرست» و یا برعکس «غیرملی» و «وابسته» تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی پیرامون سیدضیاء نیز تا حدود زیادی صورت گرفته است. نتیجه آنکه تصویری که از او در تاریخ معاصر ایران ترسیم شده، وی را چهره‌ای وابسته (به انگلستان) و غیرملی ترسیم می‌نماید. جالب آنکه تصویر تاریخی سیدضیاء قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کم و بیش یکسان است. در تمامی عصر پهلوی‌ها، بالاخص در عصر رضاشاه چهره سیدضیاء سیاه ترسیم می‌شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه، چند صباحی ستاره اقبال سیدضیاء مجدداً روبه صعود گذارد. اما به گفته مورخ کتاب *قلم و سیاست* (تاریخ ایران بعد از سقوط رضاشاه)، «آن صعود دولت مستعجل بود.» (سفری، ۱۳۷۱، ص ۳۹) در اسفند ۱۳۲۵ سیدضیاء به همراه عده‌ای از رجال و چهره‌های سیاسی متمایل به انگلستان به دستور احمد قوام‌السلطنه نخست‌وزیر مقتدر و از چهره‌های سیاسی موثر عصر بعد از رضاشاه بازداشت شد. بازداشتی که در حقیقت پایان زندگی سیاسی او برای همیشه بود. (همان، ص ۱۱۳) اگرچه بازداشت او چند ماه بیشتر به درازا نکشید، اما سیر تحولات سیاسی کشور بالاخص شرایط خفقانی که بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ بر ایران حاکم شد از یک سو و بی‌روحیه شدن سیدضیاء از سوی دیگر دست به دست یکدیگر داده و سبب گردیدند تا از ۲۴ دی ۱۳۲۶ که سید از زندان آزاد گردید تا زمان فوتش در شهریور ۱۳۴۸ او از هرگونه فعالیت سیاسی خود را

کنار کشد. در طی آن ۲۲ سال سیدضیاء در قریه سعادت‌آباد در شمال تهران به باغداری و پرورش گل و گیاه مشغول بود.

مقاله حاضر شرح بخشی از فعالیت‌های سیاسی سیدضیاء می‌باشد که زمان آن قریب به یکسال قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ یا به اصطلاح «کودتای سیاه» می‌باشد. کودتایی که سیدضیاء به همراه یکی از افسران گمنام دیویزیون قزاق به نام رضاخان میرپنج نقش اصلی را در آن برعهده داشت.

علت برگزیدن این بخش از زندگی سیاسی سید به واسطه آن است که همه توجهات تاریخ ما به سیدضیاء بعد از کودتا می‌باشد. این وضعیت سبب شده تا فعالیت‌های سیاسی سید قبل از کودتا بسیار کمرنگ شوند. در حالی که بررسی فعالیت‌های سیاسی سیدضیاء قبل از کودتا کمک می‌کند تا بهتر بتوان پی برد که چرا سیدضیاء نقش محوری را در کودتا پیدا می‌کند. نکته دوم که شاید از جهاتی مهم‌تر باشد، این است که بررسی دقیق‌تر فعالیت‌های سیاسی سیدضیاء قبل از کودتا باعث می‌شود تا تردیدهای جدی نسبت به تصویر و تصویری که از سید در تاریخ معاصر ایران ساخته شده به وجود آید.

قریب به یکسال قبل از کودتا، سیدضیاء که در آن زمان روزنامه‌نگاری برجسته و منتقدی صاحب نام به شمار می‌آمد به دستور میرزا حسن خان وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای وقت ایران، در رأس یک هیات بلندپایه دیپلماتیک برای ارزیابی از تحولات سیاسی که در قفقاز اتفاق افتاده بود، به علاوه رسیدگی به مشکلات و مسائل ایرانیان و بالاخره مسائلی که در میان ایران، روسیه و قفقاز به وجود آمده بود به آن منطقه اعزام می‌شود. (آذری شهرضایی، ۱۳۷۹، صص ۳-۵)

### وضعیت ایران مقارن با اعزام هیأت دیپلماتیک

نخستین نکته‌ای که پیرامون مأموریت هیأت دیپلماتیک به سرپرستی سیدضیاء می‌بایستی مورد توجه قرار گیرد اوضاع احوال و شرایطی است که ایران و قفقاز در آن

به سر می‌بردند. در ایران قریب به سیزده سالی از انقلاب مشروطه می‌گذرد. سیزده سالی که در طی آن شرایط و اوضاع احوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران منظم‌اً رو به اضمحلال رفته است. قاجارها در خلال بیش از یک قرن حاکمیتشان توانسته بودند به هر حال یک درجه‌ای از تمرکز قدرت، ثبات، امنیت و انسجام در حاکمیت به وجود آورند. در سایه حاکمیت یکپارچه و اقتدار نسبی حکومت مرکزی در تهران، امنیت و آرامش نسبی در سراسر کشور حکمفرما بود. قدرت‌های محلی به نوعی توافق و سازش با قاجارها رسیده و از آنان تمکین می‌کردند. اما انقلاب مشروطه و تب و تاب‌هایی که با خود به همراه آورد سبب شد تا آن اقتدار و کنترلی که به هر حال قدرت مرکزی در تهران به وجود آورده بود ترک‌هایی جدی بردارد. به تعبیر نیکی کدی مورخ سرشناس قاجار، «مشروطه اقتدار مرکزی محقر، سستی اما به هر حال به رسمیت شناخته شده و بالنسبه موثر نظام قاجار را متزلزل نمود، بدون آنکه بتواند آلترناتیوی را جایگزین آن نماید.» (کدی، ۱۳۶۷، ص ۲۷) به دنبال از میان رفتن اقتدار مرکزی در تهران، قدرت‌های گریز از مرکز به تدریج در اطراف و اکناف کشور سربرداشتند.

بلوچ‌ها در سیستان و بلوچستان، کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، نهضت جنگلی‌ها در شمال، فرقه دموکرات نخستین به رهبری شیخ محمدخیابانی در آذربایجان، اسماعیل خان سیمتقو (سیمکو) در کردستان، قبایل و عشایر عرب بنی‌کعب به رهبری شیخ خزعل در خوزستان، عشایر در جنوب (فارس، چهارمحال بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد) عملاً هر یک در منطقه تحت نفوذ خود قدرت را در دست داشتند.

در کنار قدرت‌های منطقه‌ای، شمار زیادی دسته‌جات و گروه‌های مسلح با کمین در جاده‌ها و سرقت از مسافرین و حملات به مناطق دورافتاده و شهرهای کوچک عملاً باعث از میان رفتن ثبات و امنیت در تمامی کشور شده بودند. (همان، ص ۵۷) روشن شدن شعله‌های جنگ جهانی اول در ۱۲۹۳ (۱۹۱۴) ابعاد بی‌ثباتی و از هم پاشیدگی شیرازه مملکت را گسترده‌تر ساخت. با اینکه حکومت ایران رسماً اعلام بی‌طرفی نموده بود،

مع‌ذک دو جبهه متخاصم هر یک بخش مهمی از خاک کشور را به تصرف خود درآورده یا دست کم تحت نفوذشان گرفتند. روس‌ها مناطق شمالی، امپراتوری عثمانی بخش‌هایی از مناطق غربی کشور و انگلستان جنوب و مناطق مرکزی ایران را به اشغال خود درآوردند. (مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۴) آلمانی‌ها نیز از یک سو در میان شماری از قبایل نفوذ کرده بودند و از سوی دیگر با اعمال نفوذ بر برخی شخصیت‌های سیاسی در تهران تلاش می‌کردند تا منافع آلمان در ایران را تأمین کنند. در این میان رجال قاجار ناامیدانه تلاش می‌کردند تا بتوانند دولتی بالنسبه موثر و توانمند را در پایتخت به‌وجود آورند. اما حاصل کار، دولت‌های ضعیف و ناپایداری بودند که هر یک چند صباحی روی کار می‌آمدند اما زیر فشار نیروهای مختلف و متضاد دوام نیاورده و جای خود را به کابینه دیگری می‌دادند. هر یک از قدرت‌های خارجی آشکارا تلاش می‌کردند تا دولت ایران در جهت منافع آنان حرکت نماید. اگر دولت نزدیک به آلمان می‌شد، انگلیسی‌ها و روس‌ها بنای مخالفت می‌گذاشتند و اگر نزدیک به انگلستان می‌شد قدرت‌های دیگر سعی می‌کردند مانع از تداوم استقرارش شوند. حاصل آن شرایط دولت‌های ناپایدار، کم دوام و ضعیفی بودند که در موارد بسیاری حوزه نفوذ آنان به زحمت فراتر از تهران می‌رفت. (ملک زاده، ۱۳۷۰، ص ۴۳۸) در چهار سال منتهی به کودتای سیدضیاء- رضاخان (۱۲۹۹-۱۲۹۵) یازده بار دولت در ایران تغییر کرد. به عبارت دیگر، عمر متوسط دولت‌ها در آن چهار سال کمتر از ۵ ماه بود. (براون، ۱۳۳۸، ص ۴۹۱) قحطی و شیوع بیماری‌های مسری همچون وبا، تیفوس و حصه نیز به نوبه خود آن شرایط را تیره‌تر ساخته بودند. بی‌ثباتی سیاسی، فقدان امنیت، رکود اقتصادی، جنگ، قحطی و شیوع بیماری‌های مسری در پانزده سال میان انقلاب مشروطه و کودتای ۱۲۹۹، بالاخص در سال‌های جنگ جهانی اول، شرایط غالب ایران بود. اگر چه آمار مستندی از تلفات ایرانیان در این مقطع وجود ندارد اما برخی تخمین‌ها از مرگ بیش از یک میلیون نفر از جمعیت کشور در این پانزده سال حکایت می‌کند. (همان، ص ۴۹۱) این تصویر کلی ایران در مقطعی بود که سیدضیاء عازم مأموریت دیپلماتیک خود می‌شود.

## اوضاع سیاسی در قفقاز

منطقه قفقاز که محل مأموریت هیأت ایران است نیز در آن مقطع از نظر سیاسی در یک شرایط بسیار بی ثبات و بحرانی به سر می برد. انقلاب اکتبر در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) امپراتوری وسیع و قدرتمند روسیه تزاری را به لرزه درآورده بود. ساختار مقتدر تزاریسم سرنگون شده و تزار به همراه اعضای خانواده اش توسط انقلابیون بلشویک به رهبری لنین اعدام شده بودند. اما انقلابیون هنوز نتوانسته بودند تسلط خود را بر امپراتوری وسیع روسیه کامل نمایند.

در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز تلاطم سیاسی عمیقی میان طرفداران بلشویک ها از یک سو و مخالفین آنان در جریان بود. ستیزهایی که نه تنها آینده آنچه که بعدها به نام «اتحاد جماهیر شوروی» شناخته شد را رقم می زد، بلکه تأثیر مستقیم بر مناسبات آینده میان جمهوری های مناطق قفقاز با ایران نیز برجای می گذاشت.

همان طور که می دانیم یکی از نخستین اقدامات انقلابیون روسیه پس از کسب قدرت در اکتبر ۱۹۱۷، ترک مخاصمه با دول محور به رهبری آلمان بود. در پیمان معروف به برست لیتوسک که در مارس ۱۹۱۸ میان بلشویک ها به عنوان حاکمیت جدید روسیه و آلمان منعقد گردید، روس ها امتیازات مهمی به آلمان و متحد اصلی آن در قفقاز یعنی امپراتوری عثمانی واگذار کردند. عثمانی ها سعی کردند از ضعف رقیب اصلی شان در منطقه قفقاز بهره برداری کرده و ادعاهای قدیمی خود پیرامون بخش هایی از قفقاز را تحقق بخشند. به عنوان متحد اصلی آلمان در جنگ، عثمانی ها حکومت جدید انقلابی روسیه را وادار کردند تا مناطقی از گرجستان، ارمنستان و آذربایجان امروزی را به آنان واگذار نماید. به رغم مخالفت رهبران گرجستان و ارمنه، ارتش عثمانی به سرعت بر مناطق فوق مسلط شد.

تشکیلات تازه تاسیس «مجلس ماورای قفقاز»، که به دنبال فروپاشی اقتدار روسیه تزاری در منطقه قفقاز به وجود آمده بود و از خود چندان قدرتی نداشت سعی کرد با متوسل شدن به رهبران جدید روسیه از آنان بخواهد جلوی پیشروی عثمانی ها را

بگیرند. اما رهبران انقلابی روسیه در وضعیتی نبودند که بتوانند مانع از گسترش نظامی عثمانی‌ها در قفقاز شوند. ناامید از رهبران روسیه، «مجلس ماورای قفقاز» در ۲۲ آوریل ۱۹۱۸، یعنی دو ماه بعد از انعقاد پیمان برست لیتوسک، تشکیل «جمهوری فدرال قفقاز» را رسماً اعلام نمود. جمهوری که تشکیل می‌شد از آذربایجان، ارمنستان و گرجستان. سران سیاسی قفقاز، بالاخص ارامنه و گرجی‌ها امیدوار بودند اعلام استقلال سه منطقه «آذربایجان، ارمنستان و گرجستان» در قالب یک جمهوری بزرگ باعث به رسمیت شناخته شدن آن در عرصه بین‌المللی شده و آنان بتوانند مانع از اشغال بخش‌هایی از قفقاز توسط عثمانی‌ها شوند. (خسروپناه، ۱۳۷۸، صص ۱۹-۱۷) اما مساعی فدراسیون‌چندان به جایی نرسید. هیچ‌یک از قدرت‌های عمده حاضر نشدند تا «جمهوری فدرال» تازه تأسیس شده را به رسمیت بشناسند. به علاوه اعضای فدراسیون نیز خود دچار اختلافات و رقابت‌های داخلی بودند. سه ملت اصلی تشکیل دهنده فدراسیون هر یک در گذشته به طور سنتی از حمایت روسیه تزاری برخوردار بودند. آن حمایت نوعی مانع در برابر وسوسه‌های ترکان عثمانی بود. با از میان رفتن حامی دیرینه و سنتی، قدرت‌های محلی قفقاز به سرعت درمی‌یافتند که نیاز به حامیان جدید دارند. ارامنه سعی کردند خود را به متفقین که در پیکار با امپراتوری عثمانی بودند نزدیک نمایند. گرجی‌ها برعکس به آلمان نزدیک شدند. رهبران آذربایجان نیز ضمن آنکه خواهان استقلال فدراسیون بودند در عین حال نیز به دلیل وابستگی‌های مذهبی با ترکان عثمانی حاضر نبودند تا خیلی جدی علیه آنان با گرجی‌ها و ارامنه همکاری نمایند. (همان، صص ۱۹-۱۷) حتی برخی از آذری‌ها پنهانی با ارتش عثمانی همکاری نیز می‌کردند. (همان، صص ۱۹-۱۷) آینده فدراسیون با این مشکلات از همان ابتدا نیز روشن بود. یک ماه بعد از تشکیل فدراسیون، نخست گرجی‌ها در ۲۶ مه ۱۹۱۸ اعلام استقلال نموده و جمهوری گرجستان را تشکیل دادند. دو روز بعد، آذری‌ها که از ابتدا هم تمایل چندانی به ایجاد فدراسیون نداشتند تشکیل جمهوری آذربایجان را اعلام داشتند و سه

روز بعد آرامنه نیز جمهوری ارمنستان را تأسیس کردند. بدین ترتیب در کمتر از شش ماه پس از انقلاب اکتبر و اضمحلال امپراتوری روسیه، سه جمهوری مستقل گرجستان، ارمنستان و آذربایجان رسماً در قفقاز متولد شدند. سه کشوری که مهم‌ترین ویژگی آنان ناپایداری سیاسی، ضعف اقتصادی و فقدان قدرت متمرکز بود.

در چنین اوضاع و شرایطی بود که شماری از مسئولین دلسوزتر قاجار برای حفظ و حراست از مصالح و منافع بلند مدت‌تر کشور و اشراف بیشتر بر تحولات مهم و سریعی که در منطقه قفقاز در جریان بود، تصمیم به اعزام یک هیأت بلندپایه سیاسی به آن منطقه می‌نمایند. وظیفه اولیه هیأت عبارت بود از تهیه گزارشی از اوضاع متلاطم منطقه قفقاز و بررسی ایجاد یک فدراسیون میان ایران و آذربایجان، رسیدگی به وضعیت ایرانیان در آن مناطق بالخصوص تجار، مهاجرین و ایرانیان دیگری که در آن منطقه گرفتار شده بودند؛ و بالاخره بررسی اختلافات دیرینه مرزی و تجاری با کشورهای منطقه قفقاز. اعضای هیأت با سیدضیاء که سرپرستی آن را به عهده داشت چهارده نفر بودند. اعضای اصلی عبارت بودند از:

حاج میرزاموسی خان مفخم‌الملک به‌عنوان نماینده دربار، باقر کاظمی مذهب‌الدوله از طرف وزارت خارجه، یوسف مشار نماینده وزارت داخله، رضا فهیمی نماینده وزارت معارف، رحیم ارجمندی وزارت مالیه، محمدجعفر میرزا نماینده وزارت فواید عامه و غلامرضا خان مفاخرالملک از عدلیه.

با توجه به آنکه شماری از اعضای هیأت از رجال سرشناس و عالی‌رتبه کشور بودند، نخستین پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود آن است که چگونه سرپرستی هیأتی به این بلندپایه‌ای به سیدضیاء محول می‌شود که نه تنها سمت حکومتی نداشت بلکه از نظر سنی نیز از نمایندگان حکومتی جوان‌تر بود. به نظر می‌رسد اصلی‌ترین دلیل تجربه قبلی سیدضیاء در سفر به روسیه و قفقاز و اطلاعات وی از آن مناطق بوده باشد. در حدود سه سال قبل از آن مأموریت سیدضیاء در اواسط سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶ میلادی) مدتی به قفقاز و روسیه رفته بود. افزون بر آن، سیدضیاء بعد از انقلاب اکتبر (۱۲۹۶)



نیز مجدداً برای درک اوضاع به روسیه می‌رود. سفارت ایران در پترزبورگ در گزارشی در سال ۱۲۹۶ می‌نویسد: «آقای سیدضیاءالدین مدیر روزنامه رعد چندی است به پتروگراد آمده و اظهار می‌دارد برای تحصیل زبان روسی و سایر اطلاعات آمده است. گاهی هم به سفارت می‌آید. از قرار معلوم چندی باز در اینجا خواهد بود.» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۵، کارتن ۱۳، پرونده ۲۰)

مورخ‌الدوله سپهر نیز می‌نویسد: «در اوایل انقلاب روسیه سیدضیاءالدین طباطبایی در روسیه اقامت داشت، یعنی از طرف دولت شاهنشاهی به مأموریت فوق‌العاده رفته بود. ... او از پتروگراد کتباً «تلگرافاً» تذکراتی را برای دولت ایران می‌فرستاد. از جمله آن تذکرات رهنمود در خصوص نحوه تعامل با دولت جدید انقلابی بود. (سپهر، ۱۳۶۲، ص ۴۷) جدای از آشنایی وی با روسیه و قفقاز، علت دیگر انتخاب سیدضیاء می‌توانسته آگاهی وی به زبان‌های فرانسه و انگلیسی بوده باشد.

سیدضیاء و هیأت همراه در روز ششم آذر سال ۱۲۹۸ با کشتی «ویاتکا» متعلق به شرکت کشتی‌رانی «قفقاز مرکوری» از بندرانزلی حرکت و روز هفتم وارد بادکوبه می‌شوند. جمعی از شخصیت‌های سیاسی در بادکوبه به استقبال سیدضیاء و هیأت همراه وی در بندر حاضر می‌شوند. نکته حائز اهمیت آن است که در میان مستقبلین قفقازی هم کسانی که در زمره مقامات گذشته قفقاز بودند، هم چهره‌های وابسته به فدراسیون تجزیه شده و بالاخره فعالین و مسئولین مرتبط با جمهوری تازه تأسیس آذربایجان وجود داشتند. (همان، ص ۴۷) نفس اینکه هر سه این گروه‌ها در میان مستقبلین حضور داشتند، هم حکایت از آشفته‌گی و هرج و مرج و بی‌ثباتی در قفقاز را می‌نمود و هم اهمیتی که جملگی نخبگان و رهبران سیاسی قفقاز برای ایران قائل بودند را نشان می‌داد. می‌توان گفت که به دلیل آشفته‌گی و آینده نامعلومی که در آن مقطع روسیه در آن به سر می‌برد، به علاوه خطر بالقوه‌ای که قفقازی‌ها حتی شماری از آذری‌ها از اشتیاق امپراتوری عثمانی به گسترش نفوذ و کنترلش بر ناحیه قفقاز احساس می‌کردند سبب می‌شد تا قفقازی‌ها صرف‌نظر از تمایلات سیاسی‌شان خواهان حمایت ایران برای

آینده سیاسی‌شان باشند. به گفته یکی از مورخین، تفاوت بارز میان ایران، روسیه و امپراتوری عثمانی یعنی سه قدرت اصلی در منطقه قفقاز آن بود که ایران آشکارا فاقد هرگونه گرایش‌های جاه‌طلبانه و استیلاجویانه در قفقاز بود. همان مورخ ادامه می‌دهد این استدلال که برخی از صاحب‌نظران فقدان جاه‌طلبی‌های ایران در قفقاز را به ضعف این کشور نسبت می‌دهند، درست نیست. اساساً دیپلماسی ایران به گونه‌ای بود که حتی اگر بالفرض ایران قدرتمند هم می‌بود، برخلاف روسیه و ترکان عثمانی خواهان گسترش سلطه و نفوذش بر قفقاز نبود. (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۵، کارتن ۱۳، پرونده ۲۰)

### ایجاد کنفدراسیون ایران و جمهوری آذربایجان

از جمله وظایف هیأت که به گونه‌ای محرمانه بر عهده سیدضیاء واگذار شده بود موضوع مذاکره با مقامات آذری در قفقاز پیرامون ایجاد «کنفدراسیون ایران و آذربایجان» بود. ایده ایجاد کنفدراسیونی میان ایران و آذربایجان فکری بود که از سوی شماری از دولتمردان و رهبران ایرانی و آذری پس از پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۸/۱۲۹۷) به وجود آمده بود. (فرخ، ۱۳۴۷، ص ۵۴)

به نظر می‌رسد آشفتگی و بی‌ثباتی پس از جنگ جهانی اول سبب نزدیکی ایران و آذربایجان می‌شود. واقعیت آن است که دو بازیگر قدرتمند بیرونی در قفقاز، روسیه تزاری و امپراتوری عثمانی، هر یک دستخوش دگرگونی‌های وسیعی شده بودند. امپراتوری عثمانی، در جریان جنگ شکست کامل خورده و کلیه سرزمین‌هایش را از دست داده بود. ترکان عثمانی نه تنها دیگر در قفقاز نفوذی نداشتند بلکه تکه پاره‌هایی ضعیف و به هم ریخته‌ای که از آن قدرت جهانی باقی مانده بود صرفاً به فکر بقا و ایجاد کشوری جدید بودند. کشوری به نام ترکیه که به گفته مورخ انگلیسی رابرتز «بر روی ویرانه‌های برجای مانده از امپراتوری عثمانی شکل می‌گیرد.» (رابرتز، ۱۳۷۷، صص ۲۵۴ و ۲۵۳)

روسیه تزاری نیز وضع بهتری نداشت. انقلاب اکتبر که قریب به یکسال قبل از پایان جنگ در روسیه به وقوع پیوسته بود آن قدرت را در ورطه‌ای از جنگ‌های گسترده داخلی میان طرفداران انقلاب و مخالفین آن فرو برده بود. مهم‌ترین و عاجل‌ترین مسئله‌ای که گریبانگیر رهبران انقلاب در مسکو بود، خلاصه می‌شد در حفظ انقلاب.

مجموعه عوامل فوق سبب شده بود تا مردم نواحی قفقاز پس از یک قرن استیلای روسیه بتوانند از آزادی عمل نسبی برخوردار شوند. جدای از این ملاحظات، هنوز یک عامل دیگر نیز بود که تأثیر مستقیمی بر اندیشه ایجاد یک کنفدراسیون میان ایران و آذربایجان داشت: احساس پیوندی تاریخی میان قفقازی‌های آذری‌تبار با سرزمین ایران. همه این عوامل دست به دست یکدیگر داده و فکر ایجاد پیوند میان ایران و آذربایجان را در قالب یک کنفدراسیون از قوه به فعل درمی‌آوردند.

اسناد و مدارک موجود حکایت از آن دارد که این موضوع برای نخستین بار به‌گونه‌ای جدی میان هیأت نمایندگی ایران و آذربایجان که در «کنفرانس صلح پاریس» پس از پایان جنگ شرکت کرده بودند مطرح می‌شود. شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز نماینده ایران و علیمردان بیگ توپچی‌باشی نماینده جمهوری آذربایجان در پاریس موفق می‌شوند، تا پیرامون چهارچوب اولیه کنفدراسیون ایران و آذربایجان به توافق برسند. (سویتوسکی، ۱۹۸۷، صص ۱۴۸-۱۴۷)

نصرت‌الدوله فیروز در تلگرافی از پاریس به تهران اعلام می‌دارد که «در این زمینه مذاکرات مفصل و مفیدی با نمایندگان جمهوری آذربایجان در پاریس و با لرد کرزن (وزیر امور خارجه بریتانیا) داشته است.» (همان، صص ۱۴۸-۱۴۷) فیروز در همان تلگراف به نخست‌وزیر ایران می‌نویسد که «اعزام مقامات به ریاست سیدضیاء به قفقاز موکول شود به ادامه مذاکرات و نتایج آن.» (همان، صص ۱۴۸-۱۴۷) اعزام هیأت ما را به این نتیجه می‌رساند که پیرامون موضوع ایجاد کنفدراسیون میان ایران و آذربایجان مقامات دو کشور پیشرفت‌هایی داشته‌اند. لرد کرزن که ارشدترین مقام بریتانیا در کنفرانس صلح پاریس می‌بوده نیز در نامه‌ای خطاب به سرپرسی کاکس (وزیر مختار بریتانیا در تهران)

می‌نویسد: «نصرت‌الدوله به من اطلاع داد که طی اقامت اخیرش در پاریس با هیأت نمایندگی آذربایجان روسیه که برای تسلیم عرض حال جمهوری جدید آذربایجان به کنفرانس صلح پاریس آمده، مذاکراتی انجام داده و نامه‌ای هم به زبان فرانسه به من تسلیم کرد که در ضمیمه آن خواسته‌های نمایندگان آذربایجان ارائه شده است.» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۷۳، ص ۲۰۹)

نامه‌ای که لرد کرزن به آن اشاره می‌نماید در حقیقت متن توافق‌نامه میان نمایندگان ایران و آذربایجان می‌باشد. توافق‌نامه مذکور چهار بند کلی بوده و ظاهراً ادامه کار و ورود به جزئیات موکول می‌شود به سفر هیأت ویژه ایران به قفقاز. چهار بند اصلی توافق‌نامه عبارت بودند:

۱- آذربایجان قفقاز در محدوده‌ای که هیأت نمایندگی آن کشور در عرض حال رسمی خود به کنفرانس صلح پاریس ارائه داده (و در نقشه‌های ضمیمه این یادداشت نشان داده شده) برای همیشه از قلمرو اراضی روسیه جدا می‌شود.

۲- جمهوری آذربایجان که از ۲۸ مه ۱۹۱۸ (۱۰ خرداد ۱۲۹۷) به وجود آمده است به عنوان دولتی آزاد، مستقل و دموکراتیک که پایتختش بادکوبه است به رسمیت شناخته خواهد شد.

جمهوری جدید، رئیس‌جمهوری که منتخب مردم است و پارلمان که طبق قانون اساسی کشور (مصوب مجلس مؤسسان) به وجود آمده است، خواهد داشت. اعضای پارلمان آذربایجان را خود مردم آذربایجان در انتخاب عمومی تعیین خواهند کرد و حکومت کنونی آن کشور در صدد است به محض خاتمه انتخابات مجلس را افتتاح کند.

۳- جمهوری دموکراتیک آذربایجان با همسایه بلافاصل خود کشور شاهنشاهی ایران پیوندهای نزدیک سیاسی و اقتصادی برقرار خواهد کرد و این پیوندها در چهارچوب کنفدراسیون خواهد بود که شکل و شالوده آن و نیز وسایل تحقق یافتنش پس از بحث و تبادل نظر میان حکومت‌های ایران و آذربایجان تعیین خواهد شد. توافق‌نامه حاصل میان طرفین (در این زمینه) باید به تصویب پارلمان هر دو کشور برسد. ولی جمهوری

دموکراتیک آذربایجان از هم اکنون اعلام می‌دارد که روابط خارجی دولتین یکی خواهد شد و وزارت خارجه واحدی سیاست خارجی هر دو کشور را اداره خواهد کرد.

۴- جمهوری آذربایجان برای تحقق بخشیدن به اهدافی که در بندهای ۱ و ۲ این بیانیه تشریح شده است- اعلام رسمیت کشور جدید، حفظ استقلال این کشور و تضمین تمامیت ارضی‌اش در مقابل هر نوع تجاوزی که ممکن است صورت گیرد- و نیز برای توسعه نیروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی کشور نوپیان کمک و همکاری بریتانیای کبیر را به همان نحو که در دسترس ایران قرار گیرد صمیمانه خواستار است. (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۷۳، صص ۱۵-۲۱۴)

مقامات ایرانی نیز می‌دانستند همراهی انگلستان در زمینه ایجاد کنفدراسیون میان ایران و جمهوری جدید التاسیس آذربایجان بسیار حیاتی می‌باشد. هیأت مذاکره کننده ایرانی در کنفرانس صلح پاریس نیز از این اهمیت کاملاً برخوردار بود. نصرت‌الدوله در یادداشت دیگری سعی می‌کند ضمن تشریح دلایل ایران برای ایجاد کنفدراسیون مذکور، انگلستان را نیز ترغیب نماید تا با آن همراهی نماید. «با توجه به اوضاع و احوال کنونی جهان مخصوصاً با در نظر گرفتن این همه مناسبات نزدیک و وحدت منافع سیاسی که اخیراً میان دو کشور هم پیمان ایران و انگلستان به وجود آمده است، جداً بر این عقیده هستم که مصالح عالی بریتانیا در قفقاز مخصوصاً در منطقه‌ای به ثروتمندی و حاصلخیزی بادکوبه قاعدتاً نباید با منافع کشور متبوع من در همین منطقه مغایرت و اصطکاک داشته باشد یا اینکه انگلستان اندیشه تفوق سیاسی ایران را در آذربایجان با نظری نامساعد بنگرد.» (اعظام قدسی، ۱۳۴۲، صص ۷۶-۷۵) در ادامه یادداشت نصرت‌الدوله اشاره به موضوع پیوندهای تاریخی میان ایران و آذربایجان نموده و در عین حال تلاش می‌نماید تا انگلستان را مجاب نماید که از ایجاد کنفدراسیون میان دو ملت هیچ زیانی متوجه بریتانیا نخواهد بود بلکه کنفدراسیون به لندن به عنوان متحدی استراتژیک خواهد نگرست. او در پایان می‌نویسد: «مسئله مهم برای من و دولت متبوعم این است که از نقطه نظرهای دولت بریتانیا و از سیاستی که مایلید در این زمینه

تعقیب شود آگاه گردم. منظورم سیاست و خط مشی‌ای است که در روزهای آینده باید اتخاذ شود، خواه در مذاکرات با اعضای هیأت نمایندگی آذربایجان در پاریس، خواه با فرستاده‌های آنها در تهران و خواه در تبادل نظرهای آتی میان حکومت آذربایجان و هیأتی که دولت ایران خیال دارد مخصوصاً جهت تداوم مذاکرات به بادکوبه اعزام دارد.» (همان، صص ۷۶-۷۵)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، مهم‌ترین مأموریت «هیأت قفقازیه» تداوم مذاکرات با مقامات جمهوری جدیدالتاسیس آذربایجان به منظور ایجاد کنفدراسیون میان دو کشور بوده است. البته جدای از موضوع ایجاد کنفدراسیون، هیأت همچنین می‌بایستی به موارد دیگری نیز می‌پرداخته است.

این موارد عبارت بودند از رسیدگی به اختلافات مرزی؛ رسیدگی به وضعیت تجار، ایرانیان مقیم قفقاز یا مسافرانی که در نتیجه انقلاب روسیه و بی‌ثباتی در منطقه گرفتاری‌هایی پیدا کرده بودند و بالاخره فراهم آوردن زمینه انعقاد همکاری‌های مرزی جدید در حوزه‌های خدماتی پستی، تلگراف، تجارت و مسافرت اتباع دو کشور. (مهرانگیز آذرنگی، ۱۳۵۷، صص ۸۱-۷۴)

### نتایج تلاش‌های هیأت قفقازیه

به‌رغم تلاش‌های هیأت بالاخص شخص سیدضیاء، هیأت قفقازیه در طی چندین ماه اقامت خود در قفقاز نتوانست به نتایج مطلوبی دست یابد. دلایل متعددی در این باره وجود داشتند.

نخست همان‌طور که پیشتر اشاره داشتیم، اوضاع عمومی در هر دو کشور ایران و آذربایجان به همراه مجموعه منطقه قفقاز بسیار بی‌ثبات و شکننده بود. به جرات می‌توان گفت که نه رهبران ایران و نه آذربایجان به هیچ روی اطمینانی از آینده نداشتند. در ایران دولت‌های ضعیفی بر سر کار بودند که چندان نمی‌توانستند اعمال قدرت نمایند. این قاعده کلی شامل دولت وثوق‌الدوله که سیدضیاء به نمایندگی از جانب آن

اعزام شده بود نیز می‌شد. به علاوه در خصوص «چه باید کرد؟» پیرامون آینده قفقاز در میان رهبران ایران یک فکر مشخص، یک استراتژی معین و سیاستی روشن وجود نداشت.

مناسبات و تحولات در میان دو کشور بیش از آنکه معلول سیاست‌ها و تدابیر از پیش اتخاذ شده‌ای باشد، حاصل روزمره‌گی و امروز را به فردا رساندن بود. به این مجموعه باید اختلاف نظرهای مسئولین هر دو طرف را نیز اضافه نمایم. واقعیت آن است که در هر دو طرف جریانات و شخصیت‌هایی بودند که به دلایل مختلف چندان تمایلی به ایجاد کنفدراسیون و اساساً همکاری با هیأت قفقاز نداشتند. در میان قفقازی‌ها از جمله در میان سیاسیون آذری کسانی بودند که مخالف ایجاد کنفدراسیون و اساساً هر نوع همکاری جدی با ایران بودند. برخی از آنان تمایلات انقلابی داشته و متمایل به بلشویک‌ها بودند. بنابراین نه تنها با ایجاد کنفدراسیونی با ایران موافق نبودند بلکه اساساً اعتقاد داشتند که آینده آذربایجان در گرو همکاری با حکومت انقلابی مسکو است و به جای ایجاد کنفدراسیون با ایران در فکر ایجاد نوعی اتحاد با روسیه بودند. (همان، صص ۳۲۵-۳۲۴) رجال سیاسی دیگری نیز بودند که نه از باب عقیده به آرمان سوسیالیسم و همکاری با مخالفان اتحاد با ایران بودند، بلکه از سر واقع‌بینی اعتقاد داشتند که مسکو دیر یا زود از ورطه محاصره و جنگ‌های داخلی رهایی خواهد یافت و نخواهد گذارد هیچ یک از ملت‌های منطقه قفقاز آزادانه اعلام استقلال نموده و به راه خود روند. این وضعیت کم و بیش در میان رجال ایرانی نیز وجود داشت. با این تفاوت که هیچ یک از آنان تمایلی به بلشویک‌ها نداشتند، بلکه دغدغه‌شان آن بود که روس‌ها بحران انقلاب را پشت سر خواهند گذارد و مجدداً به جایگاه همسایه قدرتمند شمالی ایران باز خواهند گشت. لذا ایران بهتر است گام‌هایش را در قفقاز با احتیاط و دوراندیشی بیشتری بردارد. آنچه به این نگرانی‌ها دامن می‌زد مخالفت صریح و آشکار شماری از مقامات روسی در ایران و قفقاز با اعزام هیأت قفقازیه بود. این مقامات آشکارا به حکومت ایران اظهار می‌داشتند که نه تنها از به رسمیت شناختن

جمهوری‌های تازه تاسیس شده در قفقاز خودداری نمایند بلکه از برقراری هرگونه مناسبات و روابط دیپلماتیک نیز با آنان خودداری کنند؛ چه رسد به ایجاد کنفدراسیونی مرکب از ایران و آذربایجان. معتصم السلطنه از رجال پرنفوذ قاجار و یکی از مهره‌های نیرومند دیپلماسی قاجارها در گزارش محرمانه‌ای به نخست‌وزیر مخالفت شدید روسیه را با اعزام هیأت قفقازیه به اطلاع دولت ایران می‌رساند. اگر چه او در گزارش فوق منتقل‌کننده نظر روسیه می‌باشد، مع الوصف و با دقتی در انشاء گزارش مشخص می‌شود که معتصم السلطنه شخصاً نیز تمایلی به ایجاد مرادده با مقامات جمهوری تازه تأسیس شده ندارد. شارژدافر روس در تهران از معتصم السلطنه می‌خواهد تا «مراتب ناخرسندی دولت متبوعش را از برقراری هرگونه تماس و مرادده‌ای با دولت‌های تازه تأسیس شده در قفقاز را به استحضار مقامات ایران برساند». پیرامون حل و فصل مشکلات به وجود آمده در قفقاز برای ایرانیان و مسائل دیگر نیز به دولت ایران پیشنهاد می‌نماید که «به جای تماس با مقامات محلی، با مقامات روسی وارد گفتگو شوند.» (فرخ، ۱۳۷۴، صص ۸۱-۸۷) روس‌ها حتی تا آنجا پیش می‌روند که صراحتاً به مقامات ایرانی در تهران یادآور می‌شوند که «چون از این میسیون (هیأت قفقازیه) در قفقاز کاری ساخته نمی‌شود آنها را احضار فرمایید.» (آذری شهرضایی، ص ۸۱) وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء نیز به دلیل آینده نامطمئن جمهوری آذربایجان چندان با تصمیمات سریع پیرامون ایجاد کنفدراسیون موافقت نداشت. او در یکی از نامه‌هایش به سیدضیاء می‌نویسد: «عجالتاً با اوضاع کنونی و نداشتن هیچ قسم وسیله تعقیب آنها خالی از اشکال نخواهد بود این نکته نیز مورد توجه است که آیا کنفدراسیون ایران و قفقازیه و روابطی که تشکیل چنین امری را ایجاد می‌نماید، چه تأثیراتی خواهد داشت [بر آینده روابط ایران و روسیه] و به مفید بودن آنها [چقدر] می‌توان معتقد بود؟» (همان، ص ۸۱) در ادامه یادداشت او به پاسخ برخی از نکاتی که سیدضیاء در گزارشات قبلی خود از قفقاز مطرح کرده می‌پردازد. در پایان نیز مجدداً به موضوع کنفدراسیون بازگشته و می‌نویسد: «در مسأله کنفدراسیون هرگاه بعد از این هم مسأله را جداً تعقیب کردند [مقامات آذربایجان] [پاسخ را] موقوف به



مراجعه به تهران فرمائید و جوابی که متضمن اظهار عقیده و رد یا قبول باشد فرمائید و فوری مطلب را کتباً یا تلگرافاً مراجعه فرمائید تا جواب داده شود. خود اینجانب هم در

این زمینه مطالعاتی کرده نتیجه را به جنابعالی می‌نویسم.» (فرخ، ۱۳۷۴، صص ۸۸-۸۷)

موضع‌گیری برخی از مقامات مذاکره‌کننده آذربایجانی نیز به نوبه خود پیشرفت کار هیأت قفقازیه را دشوارتر می‌ساخت. از جمله مواردی که از سوی این مقامات مطرح می‌شود آن بوده که «آذربایجان وارث روسیه است و حقوقی را که اتباع روسی در ایران [در گذشته] از آن برخوردار بوده‌اند، حالا اتباع آذربایجان هم باید از آن برخوردار شوند.» (مکی، ۱۳۲۷، ص ۱۳۷) از جمله این حقوق که مدنظر مقامات آذری بوده حقوق مربوط به کاپیتولاسیون و برخی امتیازات گمرکی می‌بوده. این موضع‌گیری مقامات آذری به شدت مورد اعتراض هیأت قرار گرفته و سیدضیاء به همتایان آذری خود می‌گوید که «تمام معاهداتی که [در گذشته] بین ایران و روسیه منعقد شده با زور و استبداد بوده و حالا که این تهدید و زور از میان رفته دولت ایران دیگر دلیلی نمی‌بیند که چنین حقوقی را به رسمیت بشناسد.» (همان، ص ۱۳۷)

مانع دیگر بر سر راه موفقیت هیأت قفقازیه، سیاست کلی انگلستان نسبت به ایران در قبال مسئله قفقاز بود. لندن به هیچ روی از فعالیت‌های مالی ایران در قفقاز استقبال نکرده و از «انجام هرگونه کارشکنی در امر موفقیت میان هیأت قفقازیه خودداری نمی‌کردند.» (اسناد محرمانه، صص ۲۱۶-۲۱۴) لرد کرزن در یادداشتی به سرپرسی کاکس وزیرمختار بریتانیا در ایران اندیشه ایجاد کنفدراسیون میان ایران و آذربایجان را «خیالات خام و جاه‌طلبانه ایرانیان می‌نامد.» (همان، صص ۲۱۶-۲۱۴)

جدای از مسئله ایجاد کنفدراسیون، مسائل گمرکی و اشکالات ایرانیان در قفقاز، سیدضیاء تلاش‌هایی نیز برای ایجاد یک هسته نیروی دریایی در دریای خزر و همچنین ایجاد یک قوای ده هزار نفری در نواحی مرزی ایران با مقامات دولتی آذربایجان و همچنین نمایندگان دولت بریتانیا وارد مذاکره می‌شود. (مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۹۷) او حتی به کلنل استوکس وابسته نظامی بریتانیا در باکو پیشنهاد خرید دو دستگاه کشتی جنگی

روسی را که در اختیار ژنرال دنیکن فرمانده نیروهای ضد انقلابی روسی بوده را می‌نماید. (همان، ص ۹۷) هیچ یک از این پیشنهادها به دلیل مخالفت انگلستان راه به جایی نمی‌برند. سیدضیاء سپس به رئیس الوزرای ایران پیشنهاد می‌کند که با دولت انگلستان که در آن مقطع روابط خوبی با «روس‌های سفید» (روس‌های مخالف بلشویک‌ها) داشته وارد مذاکره شود تا بتواند دو فروند کشتی جنگی از آنان خریداری نموده و دو کشتی معمولی دیگر را نیز مجهز به توپ نموده و در آب‌های دریای خزر مستقر نمایند. اما این پیشنهادات هم به دلیل نداشتن بودجه و امکانات از سوی دولت ایران، به‌علاوه مخالفت بریتانیا به جایی نمی‌رسند. (آذری شهرضایی، ص ۳۳)

حاصل کار آنکه هیأت ویژه قفقازیه به ریاست سیدضیاءالدین طباطبایی پس از چند ماه تلاش بدون آنکه دستاوردی داشته باشد در ۲۴ دی ماه سال بعد (۱۲۹۹) به ایران بازمی‌گردد. اگرچه همان‌طور که دیدیم هیأت نتوانست موفقیتی داشته باشد، اما نگاهی به تلاش‌های سیدضیاء این پرسش را در ذهن انسان به وجود می‌آورد که آیا او به راستی دوستدار مصالح و منافع ایران نبوده؟

### منابع و مأخذ:

- ۱- سفری، محمدعلی، (۱۳۷۱)، قلم و سیاست (از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق)، نشر نامک.
- ۲- هیأت فوق‌العاده قفقازیه، به کوشش رضا آذری شهرضایی، (۱۳۷۹)، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
- ۳- کدی، نیکی. آر.، (۱۳۶۷)، ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، تهران.
- ۴- مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۵۶)، تاریخ روابط خارجی ایران، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۵- ملک‌زاده، مهدی، (۱۳۷۰)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد هفتم، چاپ سوم، انتشارات محمدعلی علمی، تهران.
- ۶- براون، ادوارد، (۱۳۳۸)، انقلاب ایران، ترجمه احمد به‌پژوه، چاپ دوم، کانون معرفت، تهران.
- ۷- خسروپناه، محمدحسین. (۱۳۷۸)، «کارنامه ایرانیان مهاجر در قفقاز»، مجله نگاه نو، شماره ۴۵.
- ۸- اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۳۵.
- ۹- سپهر، مورخ الدوله، (۱۳۶۲)، ایران و جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴، انتشارات ادیب، چاپ دوم، تهران.

- ۱۰ - فرخ، سیدمهدی، (۱۳۴۷)، *خاطرات سیاسی فرخ*، به اهتمام پرویز لوشانی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۱۱ - رابرتز، ج.ام، (۱۳۷۷)، *تاریخ جهان* (انتشارات پنگوئن)، ترجمه مهسا اتفاق‌فر، انتشارات روزنه، تهران.
- ۱۲ - سویتوسکی، تادایوس، (۱۹۸۷)، *آذربایجان روسیه*، شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان، ترجمه آ.آیدین، استراسبورگ.
- ۱۳ - وزارت خارجه بریتانیا، *اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، چاپ دوم، موسسه کیهان، ج اول.
- ۱۴ - اعظام قدسی، حسن (اعظام الوزاء)، (۱۳۴۲)، *کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله*، مسئول تاریخ صدساله، بی.ن، تهران.
- ۱۵ - آذرنگی، مهرانگیز، (۱۳۵۷) «زندگانی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی»، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی به راهنمایی جواد شیخ‌الاسلامی، «دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران».
- ۱۶ - مکی، حسین، (۱۳۲۷)، *مختصری از زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار*، انتشارات محمدعلی علمی.

**همیشه قبل از آنکه در موردی تصمیمی اتخاذ کنید آن را به مکتب**

**وهدان تسلیم نمائید.**

(مونتسکیو)